



سیمای علی علیه السلام هنگام خلافت

در دوگفتار پیشین شخصیت علی علیه السلام از نظر خاندان و محیط تربیت مورد بحث و بررسی قرار گرفت. درین مقاله بذکر نمونه‌هایی از سیره و سیاست او در تقسیم اموال بیت‌المال و انتخاب فرماندهان و عمال و چگونگی رفتار او با یاران و همکاران میپردازیم و نظر او را در باره دو عامل اصلی و مهم که بزرگترین وسیله در دست سیاستمداران و فرمانروایان برای پیشبردکار و استوار ساختن بنیاد حکومت و حفظ مقام خود میباشد بیان و روش او را با سایر خلفا و فرمانروایان مقایسه می‌کنیم. این دو عامل عبارت است از: پول و افراد یا به تعبیر امروزی = نیروی اقتصادی و نیروی انسانی.

استناد درین گفتار بیشتر به سخنان خود علی و داوری معاصرانش درباره وی می‌باشد.

یکی از مآخذ بسیار معتبر برای بحث و پژوهش درین موضوع کتاب معتبر و نفیس الفارات^۱ است که مؤلف محقق آن در حدود صدسال پیش از سید رضی

۱ - کتاب الفارات تألیف بواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (وفات ۲۸۳) از بزرگان و سیره

(وفات ۴۰۶) جامع و شارح سخنان علی در کتاب نهج البلاغه میزیسته است .

منابع دیگر در نگارش این گفتار ، متون نهج البلاغه و کتابهای معتبر و قدیمی سیر و تاریخ است که مورد استناد عموم مسلمانان میباشد .

روش علی در تقسیم از هنگامی که بشر « مدنیّت » و « همزیستی » را آغاز بیت المال و واقع بینی او کرده است ، خصلت « خودخواهی » و « جلب منفعت » نسبت به ارزش مال بزرگترین خصیصه بیشتر مردم در تمام زمانها بوده است .

خصومتها و برخوردها میان افراد و جنگ و ستیزها میان قبائل و اقوام معلول همین غریزه یا خصیصه بوده و میباشد . مظهر و مصداق نمایان آنچه « خودخواهی » و « خویشتن بینی » را ارضاء و تحصیل منافع را آسان میکند و عبارت دیگر مایه بیشتر فسادها و ستیزها و فریبندگیها یا به تعبیر عصر ما و باسطلاح داروین و پیروان مکتب او موجب « تنازع بقاء » بوده است ، همان ماده ارزشمند خیالی و اعتباری خود افراد بشر است که از آن به « زر » و « سیم » و « مال و منال » تعبیر میشود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

→

نویسان قرن سوم هجری است آنه متجاوز از ۵۰ اثر تحقیقی داشته و از جمله کتاب الفارات است . هدف او از فراهم آوردن این کتاب شرح غارتها و کشتار و خرابیهایی بوده است که لشکریان معاویه بدستور او پس از جنگ صفین در متصرفات و قلمرو علی علیه السلام خاصه در مرزهای عراق انجام دادند .

چون نویسنده بخوبی از اخبار و حوادث زمان بواسطه نزدیکی عهد و احاطه بر حوادث تاریخی آگاهی داشته است در لابلای خطبهها و کلمات علی علیه السلام بذكر بسیاری از وقایع و حالات و سیرت آن بزرگوار در تقسیم بیت المال و رفتار با یاران و خوی و خصایل شخصی امام پرداخته است . این کتاب اخیراً از روی نسخه منحصر بفرد بهمت و کوشش محقق متبوع آقای سیدجلال محدث ارموی در دو مجلد با تعلیقات و حواشی بسیار محققانه و سودمند برای اهل تحقیق ، جزء انتشارات انجمن آثار ملی چاپ و منتشر شده است .

از زمانی که لوح عظیم تاریخ حوادث و برخوردهای میان افراد بشر را در سینه و اوراق خود ضبط کرده است، صفحات آن پر است از خونریزیها و جنایات و ستیزها که بر سر تحصیل این مایه اعتبار و شکوهمندی ظاهری و وسیله فراهم آوردن خوشیها و لذت‌زدگی انجام یافته است.

بیشتر مردم، جز عده کمی از وارستگان و واقع‌بینان، از تحصیل آن جنبه معقول و مشروع آن را که حفظ حیات و ادامه زندگی بطریق معتدل باشد در نظر ندارند بلکه مال و منال و جاه و مقام در نظر آنان عزیزترین چیزهای این جهان است و فی‌نفسه مقصود و مطاوب آنان.

آنچه را ادیان و خردمندان و فیلسوفان و عارفان درباره خواسته و مال گفته و تحصیل آن را برای ادامه زندگی مجاز و گاهی واجب دانسته‌اند ناظر بدین معنی است که مال وسیله و طریق است نه آنکه مقصود با لذات و هدف اصلی، ولی مع‌الاسف در میان عموم مردم خاصه سیاستمداران و زورمندان و دنیا طلبان همیشه «زر و سیم» یکی از وسایل ثمربخش برای پیشبرد مقاصد و پیروزی بر مخالفان و جاب طرفداران بوده است. شیوه خواستاران جاه و مقام پخش کردن درهم و دینار در میان لشکریان و هواداران حریفان و رقیبان و بخشش بی‌حساب از خزانه عمومی و اموال بیت‌المال در میان طرفداران دنیا طلب خود می‌بوده است. وجه بسا بسبب همین سیم و زر، پدری را با فرزندان و برادری را با برادران و خویشاوندی را با خویشاوندان بدشمنی و نزاع واداشته‌اند.

مگر نه این است که معاویه داهی و سیاستمدار معروف اموی برای استحکام کار خود و جدایی افکندن درمیان لشکریان علی علیه السلام و پسر از آن امام، میان لشکریان امام حسن از راه فرستادن کیسه های سیم و زر و وعده دادن فرماندهی و امارت، بهداف و مطلوب خود رسید؟

مگر کسانی که درگرد معاویه جمع شده بودند جز برای دریافت پولهای کلان و مقامات و مناصب عالی بود؟ آیا در معاویه دینداری و پارسایی و عدالت سابقه

در اسلام و جهاد در راه پیشرفت اسلام سراغ داشتند؟ آیا اگر بخششهای بی حساب باطرفیان و پول فرستادن برای یاران علی و حسن علیها السلام نمی بود او می توانست در برابر مردی مانند علی علیه السلام قدام کند؟

چنانکه مورخان معتبر نوشته اند، امام حسن پس از شهادت پدر بزرگوارش آهنگ جنگ با معاویه کرد و پسر عمش عبیداله عباس را با جمعی از لشکریان بعنوان طایعه بسوی شام فرستاد، معاویه با فرستادن کیسه های سیم و زر و وعده مقام و منصب، عبیداله را بفریفت چنانکه لشکر را رها کرد و شبانه نزد معاویه رفت. منصور دوانیقی جبّار و ستمگر عباسی با اینکه پایه حکومت عباسیان بدست ابومسلم خراسانی استقرار یافته بود، پس از آنکه با فریب و ناجوانمردی آن مرد رشید را کشت، با همه خست و بخلی که در خرج سیم و زر داشت، برای اینکه نگذارد لشکریان و یاران ابومسلم که انتظار بیرون آمدن او را داشتند، سر بشورش بردارند، دستور داد مقداری پول در میان لشکریان پخش کردند.

با این تدبیر آنان را که بدستور فرمانده خود ابومسلم قرار بود اگر در برگشت او از نزد منصور تأخیری رخ دهد بچادر او بریزند و سرور خود را نجات دهند یا انتقام او را از جنایت کاران بستانند، وادار بر بودن بدروه های سیم کرد و از قصدشان بازداشت.

اینک که مختصری درباره ارزش مال در نظر عموم مردم و نمونه هایی از روش سیاستمداران در استفاده ازین ابزار معجزه آسا در جلب قلوب مردم و رسیدن بهد فهای سیاسی خود، بیان شد، بیحاش از روش علی علیه السلام در تقسیم اموال میان مسلمانان و اصولاً نظر آن بزرگوار درباره ارزش سیم و زر میپردازیم.

پس از آنکه مسلمانان، بنحوی که در کتب تاریخ بتفصیل آمده است، با علی علیه السلام بخلافت بیعت کردند و بیت المال مسلمانان در اختیار وی قرار گرفت، همه مسلمانان را در تقسیم اموال خدا برابر قرار داد و میان طبقات و نژادهای گوناگون از اشراف و اوساط و فقرا و عرب و غیر عرب و سفید و سیاه هیچ فرقی نگذارد.

«... اشراف اهل کوفه از علی ناخرسند بودند و به معاویه گرایش داشتند زیرا علی هیچکس را از غنائم بیت‌المال بیشتر از حشش نمیداد ولی معاویه باشراف و بزرگان دوهزار درهم بیشتر میداد.»^۲

عمر (رض) با آن صلابت و قدرت معهذا در تقسیم اموال و غنائم، میان گروه‌های مختلف مسلمانان از عرب و غیر عرب حتی میان زنان پیغمبر امتیاز قرار داده بود. و چنانکه همه مورخان نوشته‌اند، یکی از علل و جهاتی که ام‌المؤمنین عایشه با عثمان مخالفت میکرد این بود که عثمان میان وی و سایر زنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرقی نمی‌گذارد در صورتیکه عمر (رض) باو سهم بیشتری میداد. «... بین عثمان و عایشه کدورت و منافرتی بود زیرا عثمان سهم عایشه را از مقداری که عمر (رض) بوی میداد کاسته بود و او را باندازه سایر زنان پیغمبر اکرم از بیت‌المال سهم می‌داد.»^۳

باز چنانکه نوشته‌اند: عمر (رض) در آخر زندگی از تبعیض و اختلافی که در دادن سهام بیت‌المال بمسلمانان معمول می‌داشت اظهار تأسف و پشیمانی میکرد: «عمر در آخر سالهای عمر خود می‌گفت: من از اینکه برخی از مردم را بر بعضی دیگر در تقسیم عطایا برتری دادم منظورم ایجاد الفت و محبت بود ولی اگر امسال زنده بمانم همه مردم را در تقسیم اموال برابر خواهم داشت و دیگر سرخ فامی را برسیه چرده‌یی و عربی را بر عجمی برتری نخواهم داد و چنانکه رسول خدا و ابوبکر عمل می‌کردند عمل خواهم کرد.»^۴

۲ - الفارات ج ۲ ص ۴۵

۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۵ چاپ بیروت .

۴ - همان کتاب ص ۱۵۴ - محمد بن سعد وافدی در الطیقات الکبیر جزء سوم چاپ لیدن ص ۲۰۲-۲۰۳

در تقسیم اموال بیت‌المال در زمان عمر (رض) چنین نوشته است: عمر نخستین کسی است که دیوان برای تقسیم اموال تنظیم کرد و دستور داد نام مردم و قبائل آنان را در آن نوشتند و برای هرکس از بیت‌المال سهمی معین کرد بدین‌گونه که اهل بدر را بر کسانی که در جنگ بدر شرکت نکرده بودند برتری داد و برای سایر مسلمانان بترتیب مراتب و شوؤن و تقدم آنان در اسلام سهم تعیین کرد... در دیوان این قسمت درباره انتخاب عمر (رض) کسانی را برای فرمانروایی چنین می‌نویسد: عمر کسانی را از

معاویه جزء مفاخر و حسن سیاست خود و سوء تدبیر و روش علی علیه السلام، همیشه به چاپاوسان و کاسه‌لیسانی که در پیرامون او بطمع مال و جاه و مقام جمع شده بودند یادآوری میکرد که وی چگونه به اشراف و نامداران پولهای بی حساب میدهد و دل آنان را بدست می‌آورد و علی بهیچوجه میان اشراف و غیر اشراف و نزدیک و بیگانه در تقسیم اموال فرقی نمی‌گذارد.

« محارب بن ساعده ایادی گفته است: روزی نزد معاویه بن ابی سفیان بودم و در پیرامون او فقط مردم شام گرد آمده بودند، معاویه رو بحاضران کرد و چنین گفت: ای مردم شام! شما از دوستی من نسبت بخودتان و رفتار من با شما بخوبی آگاهید، روش علی نیز بگوش شما رسیده است که در عراق با پیروان خود چگونه رفتار می‌کند. علی میان طبقه اشراف با مردم فقیر که ارزشی برای آنان شناخته نشده است، در بخشش اموال فرق نمی‌گذارد.

مردی از میان آنان شرحی در مدح و ثنای معاویه گفت و او را دعا کرد. معاویه گفت: درباره ابوتراب چه می‌گویید؟ هر کدام بدلیخواه خود (و موافق میل معاویه) سخنانی گفتند. عمرو عاص و مروان حکم که در مجلس بودند هر یک برخلاف واقع چیزهایی گفتند و از علی بدگویی کردند. در این هنگام مردی از اهل کوفه که در پایین مجلس نشسته بود از جای برجست و چنین گفت:

ای معاویه! تو از مردمی سؤال می‌کنی که در گمراهی و طغیان فرورفته‌اند و دنیا را بر آخرت برگزیده‌اند. بخدا سوگند اگر از این مردم بخواهی که سنت پیغمبر را برپادارند آن را برپا نخواهند داشت، اینان چگونه علی و فضل او را می‌شناسند؟ از من بپرس تا پاسخ دهم چنانکه نه تو و نه آنکس که در جاذب راست تو - عمرو عاص -

→

میان یاران رسول خدا ص مانند عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان و مغیره بن شعبه بفرماندهی برمی‌گزید و به کسانی که از آنها برتر بودند مانند: عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف کاری نمیداد زیرا آنان را در کار قوی‌تر و بیناتر میدانست و خود را برایشان مسلط‌تر و هیبتش را در دل آنان بیشتر میدید از وی پرسیدند چرا بزرگان از صحابه را بکاری نمی‌گماری پاسخ داد: کراهت دارم از اینکه دامن ایشان را به پلیدی شغل آلوده کنم!

نشسته است نتوانید آن را انکار کنید آن‌گاه شرحی درباره شخصیت و فضایل علی بیان داشت چنانکه همه حاضران خاموش شدند - معاویه از شیوایی و رسایی سخن بشگفت می‌آمد و کلام گوینده را قطع نمی‌کرد تا پایان برساند - پس از آنکه گفتار او پایان رسید معاویه فرمان داد او را از مجلس بیرون کردند و او هنگام رفتن می‌خواند: قد جاء الحق وزهق الباطل^۵.

علی علیه السلام بخوبی از ارزش مال در نظر مردم آگاه بود و میدانست با دادن مال و وعده جاه و مقام می‌تواند گروه زیادی را بسوی خود جلب کند و آنان را که بطمع و امید مال و مقام درگرد او جمع شده‌اند فدایی خود کند، - چنانکه همه سیاستمداران و دنیا طلبان از همین راه بنیاد فرمانروایی خود را استوار میکنند و پیرامون خود هواداران و فداکاران بسیار گرد می‌آورند ولی علی همواره خدا و حق و دین را در نظر داشت، او هرگز فریفته مال و جاه و فرمانروایی از راه فریفتن مردم پول و مقام نمی‌شد. در پاسخ کسانی که سیاست و روش او در برابر داشتن همه مسلمانان در تقسیم اموال اعتراض میکردند چنین می‌فرمود: «آیا شما بمن دستور می‌دهید که پیروزی بردشمنان را در ستم کردن بمردمی که برآنان فرمانروایی میکنم بخواهم! بخدا سوگند هرگز از من چنان کاری سرنخواهد زد.

اگر این مال از خود من می‌بود باز هم میان مسلمانان به تساوی بخش میکردم چه رسد باینکه مال مال خداست! همانا بخشیدن مال در غیر جای خود، برخلاف حق است و تبذیر و اسراف میباشد. این عمل مرتکب آن را در دنیا بلند می‌کند و در آخرت پایین می‌آورد، در نظر مردم او را گرافی میدارد و در پیش خدا خوارش میسازد...»^۶.

علی با نفس مال دشمنی نداشت و مال را با لذات بدنمی‌دانست بلکه با وسیله قراردادن آن برای جلب مردم براه نادرست و خرج آن در راههای فاسد و برای قضاء هوسها و شهوات و اسراف و زیاده‌روی در خرج و تبذیر میان کسانی که حقه و سهمی از آن دارند مخالف بود. به کسانی که از راه راست و مشروع مال و اندوخته‌یی

۵- الفارات ج ۲ ص ۴۹ - ۵۴۷ - آیه قرآن بدین گونه است: «وقل جاء الحق وزهق الباطل... اسراء ۸۱»

۶ - نهج البلاغه - به تصحیح و تحشیه دکتر صبحی صالح . چ بیروت ص ۱۸۲

بدست آورند چنین دستور میدهد :

« کسانی که خداوند به آنان مالی روزی کرده است آن را در راه صله رحم (یعنی دادن بخویشاوندان فقیر و نیازمند) و خرج در مهمانیهای پسندیده و آزاد کردن اسیر و کسانی که برانج و مشقتی گرفتار شده‌اند انفاق کنند . هم چنین بفقیران و بدهکاران بخشش نمایند »^۷.

علی علیه السلام در حفظ اموال بیت المال و تقسیم آن بروجهی که خداوند دستور داده و بطریقی که هرکس فقط سهم و حق واقعی خود را دریافت دارد باندازه بی سخت گیر و دقیق بود که به نزدیکترین خویشاوندان و یارانش کوچکترین ارفاقی نمیکرد و پشیزی بیش از سهمش بوی نمیداد .

داستان آمدن برادر بزرگتر و عائله مندرش عقیل به نزد وی در هنگام خلافتش و خواستن سهم بیشتری از بیت المال بسبب زیادی عائله و پاسخی که علی علیه السلام بوی داد در همه کتب تاریخ و شرح نهج البلاغه آورد شده و نزد مردم مشهور است . یکی از شیعیان و یاران او در دوران خلافتش نزد او آمد و خواستار مالی شد . علی علیه السلام چنین گفت : « همانا این مال نه از آن من است نه از آن تو بلکه آن غنیمتی است برای مسلمانانی که بوسیله شمشیر آن را بدست آورده‌اند . اگر تو با آنان در جنگ شریک بودی برای تو از آن سهمی است باندازه سهم آنان و گرنه آنچه را آنان بدست خود چیده‌اند شایسته نیست که بدهان دیگران برود »^۸.

روش علی هنگام خلافت نسبت باموال بیت المال و غنائم جنگی چنان بود که روز های جمعه هر هفته هر چه در آنجا فراهم شده بود میان مسلمانان تقسیم میکرد ، آن گاه کف بیت المال را آب می پاشید و جاروب می کرد و سپس دو رکعت نماز بجای می آورد و پس از پایان نماز می گفت : روز رستاخیز گواه من باشید^۹

روش خود را بدین گونه تعلیل میکرد : « حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از غنائم و اموال هیچ چیزی برای روز بعد در بیت المال حبس نمی کرد . ابوبکر نیز بهمین گونه رفتار میکرد ، چون نوبت به عمر رسید رأیش بر تدوین دیوانها و تأخیر

۸ - همان ماخذ ص ۳۵۳

۷ - همان ماخذ ص ۱۹۸

۹ - الفارات ج ۱ - ۴۶ و ۴۷

اموال از سالی تا سال دیگر قرار گرفت . اما من بهمان روش عمل می‌کنم که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد.»^{۱۰}

علی علیه السلام در تمام رفتار و گفتار خود همیشه از رسول خدا پیروی میکرد و اعمال و رفتار پیغمبر را سرمشق خود قرار میداد . این صفت مخصوص علی و پس از او امامان و جمعی از شیعیان و پیروان خاص او امثال سلمان و ابوذر و چند تن دیگر بود که همیشه بر طریق مستقیم و روش پیغمبر عمل میکردند : « آنان (مقصود شیعیان خاص علی علیه السلام میباشد) کسانی بودند که بر طریق رسول خدا (ص) بودند و هیچگونه تغییر و تبدیلی پس از پیغمبر در اسلام ندادند »^{۱۱} ولی سایر صحابه گاهی در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله از دستور آن بزرگوار سرپیچی میکردند . داستان مسامحه بزرگان صحابه از رفتن بجنگ بنرماندهی اسامه بن زید در هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله چند روز پیش از رحلت خود دستور داده بود در همه کتب تاریخ معتبر آورده شده است . هم چنین موضوع کاغذ و قلم طبیدن آن بزرگوار برای نوشتن وصیت و مانع شدن عمر (رض) از انجام یافتن دستور، جزء امور مسلم میان سیره نویسان و مورخان است .

بی‌اعتنائی علی بمال و منال دنیا و توجه نداشتن به تنعمات و خوشیهای این جهان و قناعت به بی‌ارزش‌ترین و خشن‌ترین جامه‌ها و غذاها از راه تاسی به پیغمبر اکرم (ص) بود . روزی یکی از یارانش بر او وارد شد ، دید در پیش علی ظرف شیری ترشیده و چند پاره نان خشک نهاده شده است . رو به علی علیه السلام کرد و گفت : ای امیر مؤمنان آیا تو چنین غذائی می‌خوری ؟ علی فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نانی خشک‌تر از این نان می‌خورد و جامه‌یی زبرتر از جامه من می‌پوشید . من اگر از او پیروی نکنم میترسم که بوی ماحق نشوم^{۱۲} .

از شعبی نقل شده است : « روزی من با چند تن همسالم وارد رجبه (محلی

۱۰ - همان مأخذ ص ۵۰

۱۱ - همبستگی میان تصوف و تشیع . ص ۱۸ از انتشارات دانشگاه تهران . (ترجمه و نگارش

نویسنده مقاله) .

۱۲ - الفارات - ج ۱ ص ۸۵

در کوفه (شدیم . در آنجا امیرالمؤمنین علی را دیدیم که در برابر توده‌ای از زر و سیم ایستاده است و مردم را با تازیانه خود از نزدیک شدن بانها دور میکند. آن‌گاه خود نزدیک آن اموال شد و همه آنها را میان مردم تقسیم کرد چنانکه چیزی از آنها باقی نماند و از آنها با خود چیزی بخانه نبرد . من نزد پدرم برگشتم و گفتم امروز بهترین یا احمق‌ترین مردم را دیدم . پدرم پرسید : او کیست ؟ گفتم : امیرالمؤمنین را دیدم و داستان تقسیم اموال را میان مردم و برنداشتن سهمی از آنها برای خودش نقل کردم . پدرم از شنیدن داستان بگریه افتاد و گفت : ای پسرک، تو بهترین مردم را دیدی»^{۱۳}.

علی میان عرب و موالی در تقسیم اموال فرق نمی‌گذارد و می‌فرمود : من در جایی ندیدم که میان آنان فرقی باشد .

روزی دوزن هنگام تقسیم اموال نزد علی آمدند یکی از آن دو از موالی بود و دیگری از عرب بهر یک از آن دو بیست و پنج درهم پول و کیلی از طعام (گندم و جو) عطا کرد . این امر بر زن عرب که باندازه زن غیر عرب سهم برده بودگران آمد و بسا آهنگی اعتراض‌آمیز به علی گفت : ای امیرمؤمنان من زنی عربی نژاد هستم و این یکی زنی از مردم عجم است . علی علیه‌السلام گفت : بخدای سوگند من در تقسیم این غنائم برای فرزندان اسماعیل در جایی برتری بر فرزندان اسحاق ندیده‌ام»^{۱۴}.

این داستان را نیز درباره بی‌اعتنائی علی علیه‌السلام بزر و سیم و مال دنیا در اینجا می‌آوریم .

« ابو عمرو زاذان فارسی گفته است : من با قنبر (خادم علی علیه‌السلام) نزد امیرالمؤمنین علی رفتیم ، قنبر گفت . یا امیرالمؤمنین برای تو ذخیره‌یی نگه داشته‌ام . علی فرمود : آن چیست ؟ قنبر پاسخ داد : برویم بخانه . چون وارد خانه شدند ، در آنجا کیسه بزرگی دیده شد که پر از جامهای زر و سیم بود . قنبر رو به علی - علیه‌السلام کرد و گفت : ای امیرالمؤمنین تو هرچه از اموال و غنائم بود همه را قسمت کردی . من این را برای تو ذخیره کردم . علی علیه‌السلام رو به قنبر کرد و گفت : آیا می‌خواهی که آتش فراوانی بخانه من داخل کنی؟ پس شمشیر خود را از نیام

کشید و به جامها نواخت چنانکه هر جامی چند پاره شد. آن‌گاه فرمود: آنها را سهم سهم میان مسلمانان قسمت کردند. پس شعری خواند که مفادش این بود که او هیچگاه از آنچه در نزد او فراهم شده است، بهتر آن را برای خود برنگزیده بلکه همه را به حقداران و مستحقان بخشیده است. سپس رو بزر و سیم انباشته کرد و گفت: ای سیم سپیدفام غیر مرا فریب ده! ای زر زردگونه غیر مرا بفریب! «^{۱۵}»

یاران و طرفداران علی علیه السلام بخوبی میدانستند که چرا پیروان و لشکریان معاویه از دل و جان برگرد او جمع شده‌اند و در میان آنان پراکندگی و اختلاف آراء وجود ندارد و هرچه معاویه بگوید انجام می‌دهند ولی طرفداران و لشکریان علی غیر از جمعی شیعیان خاص و مؤمنان وارسته که مانند پیشوای خود دنیا و مال و جاه توجهی نداشتند، دیگران دارای آراء و افکار گوناگون هستند و برخی از آنان دستور امام خود را درباره جهاد با دشمنان عمل نمی‌کنند. میدانستند که آنچه یاران معاویه را بگرد او جمع کرده طمع داشتن آنان به پولهای بی‌حسابی است که او میان آنان پخش میکند و آرزوی رسیدن بمقامات و دریافت مناصبی است که وی بایشان وعده می‌دهد، حتی از راه همین پخش پول میان جمعی از لشکریان علی علیه السلام که ایمان استواری نداشتند و بامید تحصیل مال و مقام پیرامون علی جمع شده بودند آنان را بسوی خود می‌کشانید و از راه نوشتن نامه به بعضی از فرماندهان لشکر علی و وعده دادن مالهای بسیار و مقامات ارجمند آنان را بکارشکنی و ایجاد اختلاف و نفاق در میان لشکریان علی علیه السلام وادار میکرد. ازین جهت جمعی از یارانش نزد او رفتند و گفتند: ای امیر مؤمنان این اموال را میان مردم پخش کن و این اشراف عرب و مردم قریش را برموالی و غیر عرب برتری بده هم چنین به کسانی که از مخالفت و فرار آنان بیم داری سهم بیشتری بده.

علی در پاسخ آنان گفت شما بمن دستور می‌دهید که پیروزی را از راه ستم بدست آورم، بخدای سوگند تا خورشید و ستارگان بر آسمان بتابند من چنین کاری نمی‌کنم. سوگند بخدا اگر این مال از خود من بود میان آنان به برابری تقسیم میکردم چه رسد به اینکه مال از خود ایشان است. پس مدتی خاموش ماند آن‌گاه چنین گفت: هر کس نزدش مالی باشد باید پرهیزد از اینکه آن را در راه فساد خرج کند زیرا بخشیدن

مال بکسانی که در آن حقی ندارند اسراف و تبذیر است و این کار هر چه در دنیا مایه نام آوری صاحب مال میشود ولی او را نزد خداوند خوار میدارد. کسانی که مالی را در راه غیر خدا و بفرستادن مستحقش بدهند خداوند آنان را از سپاسگزاری گیرندگان مال محروم میکند و دوستی اینان برای غیر آنان است و اگر چند تن اظهار دوستی و شکرگزاری کنند بیقین چاپاوس و دروغگو هستند و اندیشه‌شان ازین کار این است که مانند پیش، از بخششهای صاحبان مال برخوردار شوند ولی اگر مال و نعمت آنان زایل شود و بیآوری و پاداش اینان نیازمند بشوند، درین هنگام این مردم که تاکنون از مال و نعمت آنان بهره‌مند بودند بدترین دوست و پست‌ترین یاران خواهند شد...»^{۱۶}

اینک که نمونه‌یی از روش علی‌علیه‌السلام را در کیفیت تقسیم بیت‌المال در میان مسلمانان و بی‌اعتنایی و خوارشمردن او مال و منال دنیا را بیان کردیم، مختصری نیز درباره رفتار او با عمال و ماموران خود که بفرماندهی شهرستانها می‌فرستاد و بطور کلی رفتار او را با پیروان و یاران خود مورد بحث قرار میدهم.

رفتار علی‌علیه‌السلام
بایاران و عاملان خود

کسانی که هدفشان در زندگی فقط بدست آوردن جاه و مقام و فرمانروایی بر مردم میباشد، برای رسیدن بمقصد بوسایل و عوامل بسیاری دست میزنند که مهم‌تر و مؤثرتر از همه پول و نیروی انسانی است و این دو باهم غالباً علت و معلول و لازم و ملزوم هستند. سیاستمداران و طالبان حکومت و ریاست از راه پخش پول کسانی را می‌خرند و جزء یاران و هواخواهان خود می‌کنند و از راه همین بندگان زر و سیم و شیفتگان جاه و مقام که جزء ایادی و عمال آنان شده‌اند خزانه‌های خود را انباشته از مال مردم میکنند^{۱۷} و هر یک از یاران و اطرافیان که در رسیدن بهدفعهای سیاسی

۱۶ - همان ماخذ صفحات ۷۵ و ۷۶

۱۷ - نمونه کامل و قهرمان بی‌بدیل این گونه اعمال معاویه بن ابوسفیان است: « ابن عبدالبر در کتاب استیعاب باسناد از حسن بصری چنین آورده است: زیاد بن ابیه (حاکم عراقین در زمان معاویه) به حکم بن عمرو غفاری که از جانب وی حاکم خراسان بود چنین نوشت: امیرالمؤمنین (مقصود معاویه ←

و استوار کردن بنیان حکومت و خلافت و امارت آنان بیشتر کوشش کنند و از خود شایستگی نشان دهند ، بیشتر از خزانه مردم و بیت‌المال بهره‌دریافت میدارند و مقامات و مناصب بهتر و فرمانروایی بر شهرهای بزرگتر نصیب آنان میشود، هر چند از آنان کارهای ناشایست و برخلاف دین و آیین سربرزند .

اگر سیاستمداران که هدفشان رسیدن بمقام فرمانروایی و حکومت برمردم میباشد ، از راه پخش پول و دادن وعده جاه و منصب ، برای نیل بمقصود اقدام کنند ، جای شگفتی و ایراد نیست زیرا آنان برای خود مقامی روحانی و رسالتی از جانب خداوند ادعا ندارند . ولی آنچه مایه تعجب و تاسف است این است که کسانی بنام خلیفه و جانشین پیغمبر نیز همین روش سیاستمداران دنیا طاب را پیروی کرده‌اند و گاهی چنان درین رویه ماهر و زبردست بوده‌اند که سرمشقی برای جباران و ستمکاران آزمند قرار گرفته‌اند .

نمونه کامل این‌گونه فرمانروایان و سیاستمداران که متأسفانه ریزه خواران سفره گسترده آنان از بیت‌المال مسلمانان ، ایشان را حتی بمقام خلافت اسلامی ارتقاء دادند و جمعی از مورخان مزدور پا بی‌اطلاع آنان را در سلسله خلفا آورده و ستایشگری از ایشان کرده‌اند ، کسانی امثال معاویه و یزید و عبدالملک مروان اموی و منصور

است) بمن نوشته است که هر چه زر و سیم بدست آید خاص اوست و دیگری را در آنها حقی نیست . بنابراین نباید آنها را میان مسلمانان قسمت کنی . «

هم‌چنین مؤلف کتاب النصائح از ابن‌حجر نقل کرده است که او از رجالی موثق این خبر را روایت نموده است : معاویه در خطبه روز جمعه چنین گفت : همانا مال مال ماست و غنائم مخصوص ماست ، بهرکس بخواهیم از آنها می‌بخشیم و بهرکس نخواهیم نمی‌بخشیم . «

(از مقدمه : الاسلام والشیعه ص ۱۲۰)

مقایسه شود این روش با روش علی علیه‌السلام . مردان جاه طلب و آزمند در هر عصر و زمانی فراوان بوده‌اند ولی آنچه مایه شگفتی است آن است که جمعی از مورخان که خود را مسلمان و پیرو قرآن دانسته و همین اخلاق و رفتار را درباره معاویه و سایر امویان و عباسیان در کتب خود نوشته‌اند معهدا آنان را جانشین پیغمبر معرفی کرده‌اند !

و هرون و مامون و ناصر عباسی (که با تاتار و چنگیزخان مفعول کافر برضد محمد خوارزمشاه مسلمان نامه نگاری داشت) بسیار هستند.

چون موضوع بحث درین گفتار، رفتار علی علیه السلام با عمال و پیروان و یاران خود و روش حکومت و خلافت وی میباشد و علی نیز از فرمانروایان و خلفای راشدین در کتب تاریخ نام برده شده است، مناسب است نمونه‌یی از رفتار سایر خلفا نیز ذکر شود تا از مقایسه با رفتار علی، وضع پیشوایی و فرمانروایی آن بزرگوار که با حق و حقیقت محض توأم و از هرگونه سیاستهای دنیایی و خواهشهای نفسانی و توجه بمال و جاه بدور بوده است بخوبی روشن گردد.

چنانکه در کتب سیر و تواریخ بتفصیل آورده شده است، خلفای راشدین نیز بجز علی بن ابی طالب که در همین مقاله روش و نظر او را در باره مال بیان کردیم و رفتار او را با پیروان خود بیان می‌کنیم - با اینکه صحبت پیغمبر را درک کرده و در زندگی ببادگی و بی‌پیرایی عادت نموده بودند و خلافت در زمان آنان هنوز رنگ پادشاهی نگرفته بود و آنان ساز و برگ و تشریفات سلطنتی و درباری همچون دربار امویان و عباسیان برای خود درست نکرده بودند، معهذا در انتخاب برخی از یاران برای مصالح سیاسی و حفظ مقام خود - با آنکه از آنان کارهای ناروا سرزده بود - و برتری دادن برخی از مسلمانان بر بعضی دیگر از سهم بیت‌المال بهمین منظور خودداری نداشتند و گاهی از اجرای کیفر و حد اسلامی درباره امیر و فرماندهی که بِنفع مصالح سیاسی آنان و برخلاف دستور اسلام جرمی مرتکب شده بود چشم می‌پوشیدند. اینک برای نمونه چند مثال از کتب معتبر تاریخ در اینجا آورده میشود:

۱ - این داستان در همه کتب سیر و تواریخ معتبر نوشته شده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از برگشتن از آخرین سفر به مکه (حجة الوداع) بفاصله کمی بیمار و بستری شد و همان مرض منتهی بر حلت آن بزرگوار گردید. چند روز پیش از مرگ، لشکری بسرکردگی اسامة بن زید تجهیز فرمود که بسوی مرز شام بروند و در همان محل که پدر اسامة را رومیان کشته بودند با آنان جنگ کند. بزرگان و نامداران قریش از آن جمله ابوبکر و عمر (رض) را نیز فرمان داده بود

ته با این لشکر بجانب روم بروند^{۱۸}. پیغمبر توجه بسیاری داشت که این لشکر زودتر رهسپار شوند و در همان حال مرض چندبار درباره حرکت سپاه سفارش کرد و از اینکه به‌علی چند تن از بزرگان مانع حرکت لشکر شده‌اند و دستور آن بزرگوار اجرا نشده است، بسیار افسرده و ناراضی بود^{۱۹}.

پس از رحلت رسول اکرم و قرار گرفتن خلافت بر ابوبکر (رض) وی دستور داد لشکر مزبور که در جُرف (از نواحی مدینه) اقامت داشت بطریقی که پیغمبر دستور داده بود آهنگ شام کند، اسامه فرمانده لشکر نزد او آمد و گفت: چون هنگامی که پیغمبر (ص) مرا مأمور جنگ روم کرد وضع شهر مدینه غیر از امروز بود اکنون صلاح در آن است که چند روزی در مدینه باشم تا کارها یک‌رویه شود و اختلاف - نظرها درباره خلافت پایان یابد آن‌گاه رهسپار شام شوم.

۱۸ - تاریخ یعقوبی ۰ ج ۲ - چ بیروت ص ۱۱۳

۱۹ - مورخان و محققان شیعه در کتب خود بدلائل متقن ثابت کرده‌اند که چون پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از قرآن و شواهد بسیار پیش‌بینی فرموده بود که بزرگان و سران قریش بسبب دشمنی و حسادت که با علی داشتند و بعلاوه جمعی خود قصد احراز مقام خلافت را دارند و ازین جهت، پس از رحلت آن بزرگوار اختلاف در میان مسلمانان پیدا خواهد شد از اینرو دستور داد که تمام سران و پسران قوم و کسانی که با علی دشمنی داشتند یا خود در اندیشه بدست آوردن خلافت بودند جزء لشکر اسامه از مدینه بیرون روند تا پس از رحلت آن جناب کسی با وصی و خلیفه واقعی او مخالفت نکند و اختلاف و دودستگی در میان مسلمانان پیدا نشود. ظاهراً کسانی که خود ب فکر خلافت بودند و پیام‌آورانی در داخل مدینه داشتند که خبر از حال پیغمبر به آنان بدهد، برخلاف دستور صریح آن بزرگوار، مرض آن بزرگوار را بهانه کردند و مانع حرکت لشکر شدند و تاخیر رحلت را شنیدند بمدینه آمدند و داستان سقیفه ساعده پیش آمد ای‌کاش دستور آن بزرگوار انجام شده و لشکر بروفق دستور رسول اکرم رفتار کرده بود در آن صورت مسلمانان که اکثریت آنان با انصار بود بیقین با علی علیه‌السلام بیعت میکردند و این همه زبان و مصائب باسلام وارد نمی‌شد. بزرگانی از انصار چندبار گفته بودند که اگر پس از رحلت پیغمبر علی‌علیه‌السلام به تجهیز و تدفین پیغمبر نمی‌پرداخت و در سقیفه حاضر شده بود همه باتفاق با او بیعت میکردند زیرا آن دشمنی و حسادت که قریش با علی داشتند در انصار نبود بلکه همگی سفارشهای پیغمبر را درباره علی بیاد داشتند.

ابوبکر برای پاسخ دادن بوی و کسان دیگری که نظر او را داشتند بر منبر شد و خلیفه‌یی خواند و چنین گفت :

« بخدا سوگند اگر پرنده‌یی مرا بر باید خوشتر دارم از اینکه پیش از انجام دادن فرمان رسول خدا علیه الصلاة والسلام بکار دیگری پردازم . »^{۲۰}

خلیفه باندازه‌یی درباره گسیل داشتن لشکر اسامه مصمم بود که در پاسخ جمعی از صحابه که بوی گفتند : آیا این لشکر را بسوی روم میفرستی با اینکه عربهای اطراف مدینه مرتد شده‌اند ؟ چنین گفت : « سوگند بخدای که جز او خدایی نیست اگر سگان پاهای زنان پیغمبر علیه الصلاة والسلام را بکشند من لشکری را که او گسیل داشته باز نمی‌گردانم و پرچمی را که او بسته است باز نمی‌کنم . »^{۲۱}

توجه شود با این پاسخهای شدید که خلیفه بمردم میدهد و با اینکه باکمال صراحت اظهار میدارد که هیچ امری مانع اعزام لشکری که پیغمبر صلی الله علیه وآله تجهیز فرموده است نمیشود مع هذا برای مصالح سیاسی و حفظ مقام خود که هنوز نضجی نیافته بود ، عمر (رض) را که بر حسب دستور پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌بایست با لشکر اسامه حرکت کند ، در نزد خود نگه میدارد :

« . . . دستور داد که اسامه بن زید با لشکر خود حرکت کند و خواهش کرد که عمر (رض) را در نزد وی بگذارد تا در کارها از وی یاری جوید . اسامه به ابوبکر (رض) گفت : درباره خودت چه می‌گویی ؟ (چون ابوبکر (رض) را نیز پیغمبر جزء همان لشکر قرار داده بود) ابوبکر (رض) گفت : ای برادرزاده می‌بینی مردم چه کردند (یعنی او را بخلافت برگزیدند) عمر را نزد من بگذار و راه خود در پیش گیر . اسامه بالشکریان خود بجانب روم رهسپار شد و ابوبکر (رض) آنان را مشایعت کرد . »^{۲۲}

چنانکه مورخان نوشته‌اند ابوبکر (رض) علاوه بر اینکه با چند تن از سران لشکر اسامه در زمان حیات پیغمبر دستور آن بزرگوار را در اینکه بزودی با لشکر از مدینه بیرون روند نادیده گرفتند ، پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله با همه کوششی

۲۰ - تاریخ الخلفاء . جلال‌الدین سیوطی . ص ۷۶

۲۱ - همان کتاب ، همان صفحه

۲۲ - تاریخ یعقوبی . ج ۲ ص ۱۲۷

که در اجراء فرمان پیغمبر داشت، برای مصالح سیاسی، خود و عمر از رفتن بالشکر خود داری کردند و بعبارت دیگر دستور رسول اکرم را بنحو کامل انجام ندادند .

۲ - مورد دیگری که ابوبکر (رض) از اجرای حکم قطعی دین بسبب رعایت جانب کسی که از طرفداران و استوارکنندگان پایه‌های خلافت نو بود، خودداری کرد و عذر ناموجهی را پذیرفت داستان خالد ولید بود که مردی مسلمان و از یاران پیغمبر را بنام مالک بن نویره کشت و بی‌درنگ همسر شرعی او را بزنی گرفته و با او همبستر شد و به عذر غیرموجهی حکم قصاص درباره‌اش اجرا نگردید .

خلاصه داستان - که همه مورخان معتبر با اندک اختلاف آن را نوشته‌اند - بدین‌گونه است که : پس از رحلت پیغمبر و پیدا شدن اختلاف در میان مسلمانان و مهاجران و انصار درباره خلافت و اجتماع انصار در سقیفه بنی‌ساعده و رفتن ابوبکر و عمر و ابو عبیده (رض) به سقیفه و بیعت عمر و ابو عبیده با ابوبکر (رض) در آنجا، موافقان و طرفداران ابوبکر با تدابیر از مردم شهر مدینه بجز هفده یا هجده تن که در رأس آنان علی بن ابی‌طالب و عباس عم پیغمبر و دیگران از صحابه بنام و بزرگان بنی‌هاشم بودند، بیعت گرفتند و کار خلافت بر ابوبکر (رض) استقرار یافت ولی جمعی از مردم اطراف مدینه و قبائل و عشایر که هنوز بر حال سادگی میزیستند و از دسایس و سیاستهای شهری برکنار بودند و بیشتر آنان سخنان پیغمبر را در باره علی، خاصه آخرین سخنان او را در مجمع بزرگ غدیر خم، بیاد داشتند و بیعت نکردند بودند که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر خلافت او را بشنیدند از این جهت از دادن زکات خودداری کرده تا جانشین واقعی پیغمبر معین شود زکات را نزد وی بفرستند و آنان یقین داشتند که علی جانشین پیغمبر خواهد شد . در خود مدینه نیز انصار از ابوبکر دوری گرفتند^{۲۳} و هوای آنان با علی بود زیرا می‌خواستند سفارش رسول اکرم را درباره او حفظ کنند ولی مهاجران که از مردم مکه و بیشتر از قبیله قریش بودند و بر اثر تعصبات قبیله‌ای و اخلاق قومیت و عربیت و کینه‌های خونی و حسادتی که با علی داشتند بیشتر هواخواه ابوبکر (رض) بودند .

ابوبکر برای اینکه مانع شود از اینکه حادثه مانعان زکات گسترش یابد و پایه خلافت متزلزل گردد لشکریانی برای سرکوبی آنان - که نام «مرتدان» یا «اهل رده» به ایشان داده بودند - گسیل داشت. البته عده‌یی هم واقعاً مرتد شده و جمعی نیز گرد مدعیان نبوت امثال مسیلمه جمع شده بودند.

از عمر (رض) روایت شده است که: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، ازین جهان رفت، گروهی از عربها مرتد شدند و گفتند: ما نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم؛ من به نزد ابوبکر رفتم و گفتم: ای خلیفه رسول خدا دل مردم را بدست آور و با آنان بنرمی و مدارا رفتار کن چون آنان حال مردم وحشت‌زده را دارند. گفت: من گمان کردم تو بیاری من آمده‌یی ولی آنچه می‌گویی بزیان من است... هرگز! هرگز! پیغمبر ازین جهان رفته و وحی منقطع شده است بخدای سوگند با آنان می‌جنگم تا شمشیر در دستم باشد...»^{۲۴}.

ابوبکر برای درهم کوبیدن مخالفان و مانعان زکات لشکریانی بسرکردگی مهاجران و انصار گسیل داشت از جمله خالد بن ولید را برای سرکوبی مالک بن نویره که یکی از مسلمانان و رؤسای قبیله بود - و چنانکه در تواریخ معتبر اشاره شده است از معتقدان بولایت و خلافت عالی علیه‌السلام بود - مأمور کرد.

(معلوم باشد که: خالد بن ولید را نیز مورخان یکی از مخالفان و معاندان علی - علیه‌السلام نوشته‌اند) مالک چون هم‌خود و هم قبیله‌اش عمل باحکام اسلام میکردند و نماز می‌خواندند و فقط از دادن زکات خودداری داشتند و منتظر بودند که کار خلافت بر جانشین و وصی واقعی پیغمبر استقرار یابد از اینرو گمان نمی‌کردند که کسانی آنان را مرتد بخوانند و با آنان بجنگند، پس مالک بدون افرادی سلاح جنگ نزد خالد آمد تا با او گفتگو کند و بگوید که خود و قبیله‌اش بر اسلام باقی هستند. زن مالک نیز که چهره‌یی زیبا و جذاب داشت در دنبال شوهر آمده بود، چون چشم خالد بر او افتاد شیفته او شد و به مالک گفت: بخدای سوگند تا ترا نکشم رهایت نخواهم کرد. پس آن مرد مسلمان پرهیزگار بی سلاح را کشت و همان شب بازنش

همبستر شد: « ابوبکر به خاندن ولید نوشت که برای سرکوبی مالک بن نویره ی ربوعی رهسپار شود. خالد آهنگ مالک کرد. مالک نزد او آمد که با وی گفتگو کند و زنوی در دنبالش بود. خالد را زیبایی او بشگفت آورد. پس به مالک گفت: سوگند بخدا دیگر به آنچه در اختیار داری نخواهی رسید و من ترا خواهم کشت... پس مالک را کشت و بازنش ازدواج کرد...»^{۲۵}

ابوقتاده که مردی پارسا و از اصحاب رسول خدا و از مسلمانان نیکو اعتقاد بود چون عمل ناروای خالد را دید نزد ابوبکر (رض) رفت و بوی قتل مالک را خبر داد و سوگند خورد که هرگز در زیر پرچمی که خالد فرمانده باشد نخواهد رفت، زیرا خالد مردی مسلمان را کشته است. عمر بن خطاب (رض) که در آنجا حاضر بود رو به ابوبکر کرد و گفت: « ای خلیفه رسول خدا، خالد مردی مسلما را کشت و با زن او در شب همان روز همبستر شد. ابوبکر دستور داد که خالد بمدینه آید. چون وی نزد ابوبکر رسید، برای عذر آدم کشی و زنای خود بدین گونه دلیل آورد: « ای خلیفه رسول خدا من تأویل کردم و رسیدم و خطا کردم! »^{۲۶} ابوبکر پس از شنیدن این عذرخواهی از گناه و کیفر او درگذشت. هر چند عمر (رض) اصرار کرد که او را بجزای گناهِش برساند، ابوبکر (رض) در پاسخ گفت: من شمشیری را که خدای برای کافران کشیده است در نیام نمی‌کنم »^{۲۷}.

چون خالد مردی بی‌باک و دلاور بود و برای سرکوبی مخالفان و استوار کردن بنیان خلافت اثر بسزایی داشت، مصالح اقتضا میکرد که از گناه کبیره و جرم روشن او چشم پوشی شود حتی اگر ابوقتاده ناظر فاجعه و عمر (رض) صحابی بزرگ و مشاور خلیفه اصرار بر اجرای حکم اسلامی بکنند.

۳ - و اما جانب‌داری از خویشاوندان و طرفداران و دادن پولها و غنائم فراوان از بیت‌المان مسلمانان به بستگان و نزدیکان در دوران خلافت عثمان (رض) بیش از آن است که درین گفتار جمع‌آوری شود. چنانکه در همه کتب تاریخ و غیره نوشته

۲۵ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۱

۱۶ - همان کتاب، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲

۲۷ - الاسلام والشیعة الامامیة ص ۳۸۴ - استاد علامه محمود شهابی - از انتشارات دانشگاه تهران.

شده است همین خاصه خرجیها و بی‌اعتنائی با اجرای احکام دین و دستورات صریح پیغمبر و عدم رعایت عدل و مساوات سرانجام موجب شد که مسلمانان چندین بار در زمان خلافت او سریشورش برداشتند و چون تغییری در اوضاع پیدانشد اوراکشتند. اینک در اینجا چند نمونه از کارهای ناشایست و مخالف دین و دستور رسول اکرم را که در هنگام خلافت او از همان آغاز امر اتفاق افتاده در اینجا می‌آوریم .

این نکته نیز مؤکداً و مکرراً یادآوری میشود که : درین گفتار بهیچوجه منظور از بحث ، برشمردن خطاها و کارهای خلافی که در دوران خلفا واقع شده است نیست ، بلکه چون غرض اصلی بیان روش و شیوه علی علیه السلام در برابر مال دنیا و نسبت بیاران و پیروان خود ، بلکه نسبت بعموم مسلمانان میباشد و چنانکه قسمتی از رفتار او در همین گفتار آورده شد و قسمت دیگر در پایان خواهد آمد ، روش علی جز طریق مستقیم حق و پیروی از دستورات محض قرآن و سنت ، راه دیگری نبود و هیچ سبب و عامل مؤثری او را از راه راست خود باز نمی داشت ، از باب : «تعرف الاشیاء باضدادها» شمه‌یی از نارواییها و بی‌عدالتیها که در زمان سایر فرمانروایان اسلام حتی در بهترین دوران که عصر خلفای راشدین باشد ، اتفاق افتاد ، درین گفتار آورده شد تا شخصیت علی علیه السلام که با حق و عدالت و قرآن آمیخته شده بود بهتر نمایان گردد و سبب پراکندگی مردمی که چشم بیول و مقام داشتند از پیرامون او روشن شود .

پس از مرگ خایفه دوم در همان روز که شورای شش نفری بدستور او برای تعیین جانشین در مدینه بکار انتخاب خلیفه اشتغال داشت ، جرمی هواناک و کشتاری فجیع بدست عبیدالله فرزند عمر (رض) در شهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد . پس از آنکه عثمان به تدبیر و جانب‌داری عبدالرحمن عوف از وی ، بخلافت رسید ، علی علیه السلام و جمعی از مسلمانان نزد عثمان رفتند و از وی خواستند که قاتل را بروفق حکم قرآن قصاص کند ولی او بعذر اینکه پدر عبیدالله دیروز کشته شده است ، از اجرای حکم خدا خودداری کرد .

شرح مختصر داستان بدینگونه است که چون عمر (رض) بدست ابولؤلؤ کشته شد ، عبیدالله پسر عمر که هنوز مانند بسیاری از عربها اثری از خوی جاهلیت در

وی بود و برخلاف گفته پیغمبر افتخار به نژاد عربی میکردند و با ایرانیان دشمنی داشتند و آنان را خوار میشمردند - شمشیر برگرفت و ابولوؤ و زن و دخترک او را کشت و پس از آن بسراغ هرمزان رفت و بگمان اینکه او محرك قتل بوده است او را نیز بدون هیچ جرمی بقتل رساند . (هرمزان یکی از سرداران بزرگ ایرانی بود که در جنگ اسیر شده بود و چون او را بمدینه آوردند به تفصیلی که در تواریخ نوشته‌اند از روی اراده و میل مسلمان شد و در پناه اسلام می‌زیست . هنگامی که هرمزان دید عبیدالله آهنگ کشتن او دارد بصدای بلند گفت : اشهدان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله .

عثمان پیش از رسیدن بخلافت دشمن سرسخت عبیدالله بود و چون شنید که هرمزان و دختر ، و زن ابولوؤ را کشته است ، موی سر او را گرفت و کشید و گفت ای دشمن خدا مردی مسلمان و دختری کودک و زنی را که هیچ گناهی نداشتند کشتی! خدای مرا بکشد اگر ترا نکشم ولی چون بخلافت رسید او را نزد عمرو عاص فرستاد تا در پناه او ایمن باشد^{۲۸} .

عثمان برای قصاص نکردن عبیدالله خواست عذری بیاورد از اینرو بر منبر شد و چنین گفت :

« مردم آگاه باشید که من ولی خون هرمزان هستم و خون او را در راه خدا و عمر بخشیدم و آن را بجای خون عمر و اگذاردم آن گاه مقداد بن عمرو پیا ایستاد و چنین گفت : همانا هرمزان مولای خدا و رسول خداست و تو چنین حقی نداری که آنچه را مال خدا و رسول خداست ببخشی .

عثمان گفت ما درین باره می‌اندیشیم و شما نیز بیندیشید . پس از آن عثمان عبیدالله عمر را از مدینه به کوفه فرستاد و دستور داد او را در سرایی جای دادند که از آن پس آنجا بنام « کوفه کوچک ابن عمر » (کویفة ابن عمر) مشهور شد .^{۲۹}

علی علیه السلام ، چون دید عثمان از اجرای حد بر عبیدالله خودداری کرد سوگند

۲۸ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ، صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱ .

۲۹ - همان کتاب صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴ .

خورد که هرگاه بر او دست یابد او را بجرم کشتن مسلمان خواهد کشت ، ازین جهت ، پس از اینکه علی بخلافت رسید ، عیدالله از مدینه گریخت و به معاویه پیوست . عثمان از همان آغاز خلافت در دادن اموال بخویشاوندان و برگزیدن اقرباء خود از بنی امیه چنان زیاده روی کرده که پیش بینی عمر (رض) در باره او کاملاً به حقیقت پیوست . عمر پیش از مرگ ، با ابن عباس درباره خلیفه پس از خود نام چندتن را برد و برای هر کدام عیبی گرفت . درباره عثمان پیش بینی کرد که اگر او خلیفه شود امویان را بردوش مردم سوار خواهد کرد و اموال خدا را بیشتر بآنان خواهد بخشید^{۳۰} . جای شگفتی است که با این شناختی که عمر (رض) درباره عثمان داشت ، نقشه شوری بطریقی طرح شده بود که بی شک عثمان انتخاب شود .

باری عثمان چون بخلافت رسید نامه یی به حکم بن عاص (پدر مروان و خویشاوند عثمان) نوشت که بمدینه آید . این حکم رانده شده رسول اکرم بود (چون آزار بسیار به آن بزرگوار رسانده بود) چون ابوبکر بخلافت رسید عثمان و جمعی از بنی امیه نزد او رفتند تا اجازه دهد حکم به مدینه برگردد ، ابوبکر (رض) موافقت نکرد ، هم چنین از عمر هنگام خلافتش همان تقاضا را کردند و اجابت نشد ، چون خودش بخلافت رسید و حکم را بمدینه خواند مردم این کار را براو عیب گرفتند . هنگامی که حکم بدستور عثمان بمدینه برگشت مردم مدینه او را با جامه های ژنده و وضعی آشفته دیدند که بزی را بدنبال خود می کشید ، چون از خانه عثمان برگشت جبه یی خز و جامه یی فاخر پوشیده بود .^{۳۱} (جامع علوم انسانی)

عبدالرحمان جلال الدین سیوطی که اخبار و داستانهای بسیاری در فضایل عثمان آورده است ، معهداً در همان کتاب که فضایل او را بر شمرده است در باره بخشش بی رویه او اموال بیت المال را و دادن مناصب و مقامات رابه خویشاوندان خود چنین نوشته است :

« ز هری گفته است : عثمان دوازده سال در مسند خلافت نشسته بود ، در شش سال اول بطریقی رفتار کرد که مردم براو خرده نمی گرفتند و قریش او را بواسطه

نرم خویی، از عمر (رض) که سخت و خشن بود بیشتر دوست می‌داشتند ولی کم‌کم در کارها بستگی گزاید و خاندان و خویشاوندان خود را در شش سال اخیر برگزید و آنان را حاکم شهرها کرد و خمس افریقیه را به مروان بخشید و هم‌چنین بیت‌المال مسلمانان را میان خویشاوندان و خاندان خود تقسیم کرد. . . .»^{۳۲}

اکنون که مختصری از کیفیت تقسیم اموال بیت‌المال میان مسلمانان و اعطای مقامات و مناصب بیاران نزدیک و خویشاوندان در زمان خلفا بیان شد نمونه‌یی از کیفیت رفتار علی‌عیه‌السلام را با خویشاوندان و یاران و عامه مسلمانان در دوره خلافت و دستوراتی را که بعد از خود می‌داد در اینجا می‌آوریم .

۱ - علی علیه‌السلام زرهی که از وی بود نزد مردی نصرانی یافت . او را بازره نزد شریح قاضی برد تا دعوی خود را بگوید . چون چشم شریح قاضی به علی افتاد خواست از جای خود برخیزد . علی فرمود : در جای خود بنشین و خود در پهلوی او نشست و گفت : اگر طرفم مسلمان بود من پهلوی او می‌نشستم ولی او نصرانی است و پیغمبر اکرم دستور داده است که . . . آنان را حقیر بشماریم چنانکه خدا آنان را حقیر شمرده است ولی آنان ظلم نکنیم . آن‌گاه فرمود : این زره من است نه آن را فروخته‌ام و نه بکسی بخشیده‌ام . شریح از مرد نصرانی پرسید تو چه می‌گویی . نصرانی گفت : این زره از من است و من امیرالمؤمنین را دروغگو نمیدانم . شریح دوباره از علی پرسید : یا امیرالمؤمنین آیا شاهدی بر دعوی خود داری ؟ علی گفت : نه . شریح بسود نصرانی داوژی کرد . مرد نصرانی اندکی رفت ، پس برگشت و گفت : اما من گواهی میدهم که این‌گونه داوری مخصوص پیغمبران است . امیرمؤمنان مرا نزد قاضی خود می‌آورد و قاضی او بزبان او حکم میدهد شهادت می‌دهم که خدا یکی است و انبازی ندارد و محمد بنده و رسول اوست . بخدا سوگند زره ، زره توست ، ای امیرالمؤمنین ، هنگامی که تو با لشکر بجانب صفین رهسپار شدی این زره از شتر گندم‌گون تو بزمین افتاد . علی علیه‌السلام فرمود : اکنون که مسلمان شدی ، زره مال تو . . .»^{۳۳}

۳۲ - تاریخ الخلفاء ص ۱۵۶ .

۳۳ و ۳۴ - الغارات ج صفحات ۲۵ - ۲۴ .

۲ - چنانکه میدانیم ، فرمانروایان و سیاستمداران بزرگ در مجالس خصوصی که با مشاوران و نزدیکان خود دارند بیشتر درباره امور سیاسی و چگونگی جلب دوستان و سرکوبی دشمنان و ازدیاد اموال و فریب دادن مخالفان و نظایر این موضوعات با یکدیگر مشاوره می‌کنند . بازهم نمونه و مظهر کامل‌ترین مورد معاویه است چنانکه در همه تواریخ نوشته‌اند ، هنگامی که آهنگ مخالفت با علی علیه‌السلام کرد برای تقویت جانب خود ، عمرو عاص داهی و سیاستمدار معروف عرب را نزد خود خواند و پس از گفتگوی زیاد با دادن نوشته و تعهد واگذاری حکومت مصر بوی پس از استیلاء بر کشورهای اسلامی ، باهم هم‌پیمان و همگام شدند . در مجالس خصوصی که یارانش امثال عمرو عاص و زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه و مروان حکم و دیگران در پیرامونش جمع بودند گفتگو و مشورتشان بیشتر درباره امور دنیوی و فریب دادن سران لشکر علی علیه‌السلام و دستبرد و غارت شهرها بود . حال نمونه‌یی از گفتگوی علی علیه‌السلام را در خلوت و مجالس خصوصی با یاران و پیروانش در اینجا می‌آوریم :

کمیل بن زیاد یکی از یاران خاص و نزدیکان علی علیه‌السلام بود . از وی بسند موثق چنین روایت شده است : علی علیه‌السلام دست مرا گرفت و بسوی صحرا روان شدیم ، چون به صحرای خلوتی رسیدیم ، نفسی بلند کشید و گفت : ای کمیل همانا این دلاها همچون ظرفهایی هستند و بهترین آنها آن دلهایی است که دانستیها را بیشتر در خود جای دهد . آنچه می‌گویم حفظ کن : مردم بر سه گونه هستند : دانشمندی خدایی ، و دانشپژوهی در راه رستگاری و مردم فرومایه و هر جایی که دنبال هربانگی می‌روند و بسوی هربادی میل می‌کنند . از فروغ دانش بهره‌یی نبرده و پایه‌یی استوار را پناهگاه خود نساخته‌اند . ای کمیل دانش بهتر از مال است ، دانش ترا حفظ می‌کند و تو ناگزیری که مال را پاسبانی کنی ، دانش را هر چه بیشتر بدیگران بخشش کنی افزون‌تر میشود و مال از بخشش کاهش می‌یابد دانش فرمانده است و مال فرمان‌بر . ای کمیل نگهدارندگان مال با اینکه زنده هستند در واقع مرده‌اند ولی دانشمندان تا جهان باقی است زنده هستند . پیکر آنان ناپدید می‌شود ولی صورت

آنان در دلها موجود است ...»^{۳۵}

مشاهده شود، علی چگونه تمام اوقات خود را در راه حق و علم و تربیت صرف میکند، حتی برهه‌یی از زمان را که بایکی از یاران نزدیک خود بصحرا میرود باز ادامه به تعلیم و تربیت الهی خود میدهد.

۳ - یکی از وسایل تبلیغ در صدر اسلام و دوران خلفا شاعران سخنور بودند که از راه شعر خایفه و فرمانده وقت را به نیکوترین وجهی معرفی میکردند و پاسخ به گفته‌های مخالفان و معاندان میدادند از این جهت این طایفه نزد فرماندهانی امثال خلفای اموی و عباسی ارجی بسزا داشتند و اگرگاهی مرتکب امور خلاف اخلاق و دین میشدند عذرشان پذیرفته بود. جمله معروفی که حکم مثل جاری پیدا کرده است: « یجوز للشاعر ما لایجوز لغيره - برای شاعر رواست آنچه برای غیر شاعر نارواست » و در آغاز مربوط بکیفیت استعمال الفاظ بود، کم کم توسعه پیدا کرد و شامل گفتار و رفتار هردو شد.

حال رفتار علی علیه السلام را با یکی از شعرای معروف که نخست از یاران وی بود مورد بررسی قرار میدهیم.

نام این شاعر نجاشی است. وی در جنگ صفین شاعر علی علیه السلام بود. پس از جنگ هنگامی که در کوفه بود در روز اول ماه رمضان بشاعر دیگری بنام ابوسمال برخورد، او نجاشی را بخانه خود فراخواند و وسوسه‌اش کرد و هردو باهم پیاده‌نوشی پرداختند. این خبر به علی علیه السلام رسید جمعی را فرستاد که خانه را احاطه کنند و آن دو را بگیرند. ابوسمال گریخت ولی نجاشی گرفتار شد و او را نزد علی علیه السلام بردند. علی فرمود او را در شلواری بپا داشتند و هشتاد تازیانه زدند، پس از آن دستور داد بیست تازیانه بر آن افزودند.

نجاشی رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین آنچه بعنوان حد بود دانستم ولی بیست تازیانه اضافی برای چه بود؟ فرمود: برای گستاخی تو نسبت پیروردگارت و روزه خوردن در ماه رمضان ...»^{۳۶}

۳۵ همان کتاب صفحات ۱۵۱ - ۱۴۸

۳۶ - الغارات ج ۲ صفحات: ۲۶ - ۵۳۳. این داستان در الغارات بتفصیل ذکر شده است. در

۴ - از آثاری که کیفیت افکار و رفتار فرماندهان را با احکام و مأموران بخوبی روشن میکند نامه‌ها و دستوراتی است که خلیفه و فرمانده به عمال وزیر دستار خود می‌نویسد. در اینجا نمونه‌هایی از این گونه نامه‌ها را که علی‌علیه السلام به عمال خود نوشته است می‌آوریم. از مفاد نامه‌ها - چنانکه هر خواننده منصف می‌فهمد - علی با کمال صراحت اگر عاملی در کار خود تقصیر و گناهی مرتکب شده است از وی مؤاخذه میکند و اگر براه حق و راست گام نهاده است رفتار او را می‌ستاید و همه را به پیروی از پرهیزگاری و دینداری سفارش میکند.

→

ضمن شرح داستان به نکات جالب توجهی برمیخوریم که رفتار علی‌علیه السلام را در اجرای احکام الهی بی‌هیچگونه تبعیض و ترس و ملاحظه خویش و بیگانه نشان می‌دهد. علی در پاسخ یکی از یاران خود که از دوستان و همشهریان نزدیک نجاشی بود و با جمعی دیگر از مردم یمن درباره تازیانه زدن به نجاشی اعتراض کردند و گفتند: تومیان دوستان و بیگانگان و مطیعان و مخالفان یکسان عمل میکنی و بابرادر ما نجاشی بدان گونه شدت عمل نشان دادی، از این جهت دل ما را آزرده و میان ما جدایی افکندی و ما را براهی وادار کردی که عاقبت آن رفتن بدوزخ است، چنین فرمود: احکام خدا فقط بر مردمی پارسا و مطیع دستور خدا آسان است، ای برادر یعنی، نجاشی یکی از مسلمانان است که آنچه را خداوند حرام کرده است انجام داده و حرمت حریم الهی را از بین برده است. درباره او حدی اجرا شد که خداوند کیفر چنان گناهی قرار داده است.

همین اعتراض کننده که نامش طارق بود با نجاشی شبانه از کوفه نزد معاویه میروند. معاویه بسیار شاد میشود و در مجلسی که سران و بزرگان یارانش جمع بودند، شرحی در ستایش خود و نکوهش علی علیه السلام بیان میکند، طارق طاقت نمی‌آورد و بیایمی ایستد و بر شمشیر خود تکیه می‌کند آن‌گاه خطبه‌یی بسیار شیوا در ستایش و تنزیه خدا و مدح رسول بزرگوار میخواند و از جمله چنین میگوید: ای معاویه ما نزد امامی پرهیزگار و عادل بودیم که در پیرامون او گروهی از اصحاب پرهیزگار و هدایت یافته پیغمبر اکرم جمع شده‌اند که همگی اهل دین هستند نه مردم دنیا، آنان همیشه شمع فروزان هدایت بوده‌اند. اگر کسانی از پیرامون او کنار میروند نه برای آن است که حق را در جیب دیگر می‌بینند بلکه برای این است که تحمل حق بر مردم سخت است. پس از آنکه شرح مبسوطی بیان کرد به نجاشی گفت: اینجا جای تو نیست.

به یزید بن قیس ارحبی که از عمال او بود در نامه‌ی چنین نوشته است: اما بعد، فرستادن خراج را بتأخیر انداختی، چه امری ترا وادار به این کار کرده است. من ترا به پرهیزگاری و ترس از خدا سفارش می‌کنم. و ترا بیم میدهم از اینکه بسبب خیانت بمسلمانان اجرت را هدر و جهادت را باطل کنی. از خدای بترس و خودت را از حرام پاك نگه‌دار و کاری مکن که من ترا در معرض پرسش قرار دهم زیرا در آن صورت هیچ چیز مرا مانع از اجرای حکم الهی نخواهد شد. مسلمانان را گرامی بدار و کسانی را که با اسلام پیمان بسته‌اند ستم مکن و ابتغ فی ما آتیک الله الدار الاخرة، ولا تنس نصیبک من الدنيا، واحسن كما احسن الله الیک، ولا تبغ الفساد فی الارض، ان الله لا یحب المفسدین از آنچه خدا بتو داده است آن جهان را بخواه و بهره خودت را ازین جهان فراموش مکن، (بمردم) نیکی کن چنانکه خدا بتو نیکی کرده است و فساد را در روی زمین مخواه زیرا خداوند تباہکاران و مفسدان را دوست ندارد - «^{۳۷} مصقله بن هبیره از جانب علی علیه السلام عامل «اردشیر خره» بود. بآن حضرت خبر رسید که وی بیت‌المال آنجا را میان کسان و دوستان خویش تقسیم میکند و مقداری را خود بغارت میبرد. این نامه را بوی نوشت:

اما بعد بمن خبری از تو رسید که تصدیق آن بر من گران است. تو مال مسلمان را در میان خویشاوندان و گروهی از سؤال‌کنندگان و احزاب و مردم دروغگوی شاعر بخش میکنی چنانکه گردو را قسمت میکنند. سوگند بخدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید درین باره جستجو و بازرسی دقیقی خواهم کرد، اگر آنچه راشنیدم درست بیابم تو در نزد من بسیار خوار خواهی شد فلا تکونن من الخاسرین اعمالاً^{۳۸} الذین ضلّ سعیم فی الحیاة الدنیا، وهم یحسبون انهم یحسینون صنعاً -

پس مباش از کسانی که اعمال آنان قرین زیان است، همان کسانی که کوشش آنان در زندگی دنیا بیهوده شد و آنان گمان میکنند که کاری نیک انجام میدهند»^{۳۸}

۳۷ - تاریخ یعقوبی ج ۲ صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱. قسمت اخیر: سوره قصص آیه ۷۷.

۳۸ - همان کتاب ص ۲ - ۲۰۱ - فلا تکونن من الخاسرین اعمالاً اشاره است به آیه: قل هل انبئکم

بالاخرین اعمالاً سوره کهف آیه ۱۰۳ از الذین ضلّ سعیم عین آیه قرآن است که دنبال آیه قبل میباشد.

مصقله در پاسخ نوشت: « اما بعد نامه امیرالمؤمنین بمن رسید . تحقیق کنداگر آنچه شنیده است حق است ، پس از توییح مرا بزودی برکنار کند ، تمام بندگان من آزادند و گناهان ربیعه و مضر (نام دوقبیله) برگردن من باشد، اگر من از بیت المال درهم و دیناری و جز آنها را از زمانی که عهده دار حکومت شده ام تا زمانی که نامه امیرالمؤمنین بمن رسیده است برای خود برداشته ام . البته امیرالمؤمنین باید بداند که عزل برای من آسان تر است از تهمت . چون علی علیه السلام نامه او را خواند گفت: من ابوالفضل را مردی صادق می‌پندارم » .

سعد بن مسعود (عموی مختار معروف) حاکم مدائن بود وبا درستی و امانت و صداقت عمل میکرد . امیرالمؤمنین بوی چنین نوشت: « اما بعد ، همانا تو خراجت را پرداختی و پروردگارت را اطاعت کردی و امامت را خشنود ساختی همان کاری که مردم نیکوکار و پرهیزکار و نجیب انجام میدهند . خداوند ترا بیامرزد و کوشش ترا قبول کند و فرجام ترا نیکو گرداند » ^{۳۹} .

نعمان بن عجلان یکی دیگر از عمال علی عایه السلام بود که بر بحرین فرمانروایی داشت . وی در اموال بحرین طمع بست و برای خود ذخیره کرد . این خبر به علی-عایه السلام رسید . بوی چنین نوشت: « اما بعد همانا کسی که امانت را خوار بشمارد و میل بخیانت کند و خویشتن و دین خود را پاك نگه ندارد : درین جهان خود را محتاج و نادار کرده است و آنچه در آن جهان بدو برسد تلخ تر و پاینده تر و دردناک تر و طولانی تر است . پس از خدای بترس ! تو از خاندانی باصلاح هستی ، نزد کسی که بتو گمان خوب داشته است بیا اگر آنچه از تو بمن رسیده است حق میباشد از راه خطا برگرد و عقیده مرا درباره خودت دگرگون مکن خراجت را منظم کن و نتیجه را بمن بنویس تا نظر و دستورم بتو برسد ان شاء الله .

چون نامه امام بوی رسید و دانست که آن حضرت از موضوع حمل مال آگاه شده است نزد معاویه رفت .^{۴۰}

۳۹ - همان کتاب . همان صفحه

۴۰ - همان کتاب ص ۲۰۱ .

از این نامه و نظایر آن که درنامه‌های علی علیه السلام فراوان دیده میشود، علت اصلی اینکه جمعی از عمال و فرماندهان لشکر علی از وی روگردان و بسوی شام و دربار معاویه روی آور میشدند بخوبی روشن میشود.

نعمان عجلان فرمانده بحرین که بر اثر سودجویی و برداشت از مال بیت‌المال مسلمانان برای خود مورد بازخواست قرار میگردد و می‌داند که علی علیه السلام بهیچوجه تا حق را بکمال اجرا نکند از وی صرف نظر نمی‌نماید بجانب معاویه روان میشود که هم در آنجا معزز و گرامی است و هم بمال و جاه و مقام بیشتری میرسد، نجاشی شاعر علی علیه السلام، چون درباره‌اش حد اجرا میشود و می‌بیند علی علیه السلام هیچ فرقی میان شاعر و غیر شاعر و نزدیک و دور و عرب و غیرعرب نمی‌گذارد از اینرو بشام فرار میکند و معاویه مقدم او را بسیار گرامی میدارد.

طارق که یکی از دوستان نجاشی و با او هم قبیله بود بدلیل تعصب قبیله‌ای با نجاشی از کوفه آهنگ دربار معاویه کرد ولی در آنجا چون معاویه و یارانش از علی علیه السلام بدگویی می‌کنند و می‌خواهند چنان وانمود نمایند که چون رفتار علی با یارانش خوب نیست ازین جهت مردم او از گردش پراکنده میشوند، او با کمال شجاعت و مردانگی بلند میشود و پس از آنکه شرحی درباره عدل و زهد و پرهیزگاری علی علیه السلام بیان می‌کند سبب اصلی متفرق شدن مردم دنیا طلب را از پیرامون علی درین جمله خلاصه مینماید: اگر کسانی از کنار علی دور میشوند نه برای آن است که حق را در جای دیگر می‌بینند بلکه از آن جهت است که تحمل حق بر آنان سخت است.»

آری علت اصلی همان است که این مرد با آنکه خود از نزد علی رفته، باصراحت حقیقت را اظهار داشته است. بگفته دانشمند و حق‌گوی دیگری، روح و شخصیت شکوهمند علی بر همه مردم زمان خود برتری داشت و مردم هر زمان با اقران و اشباه خود که هم‌سنخ هستند بهتر گرایش پیدا میکنند. در واقع علی علیه السلام با مردم هم عصر خود بیگانه بود و شهید راه عظمت خود گردید. درود فراوان بروان پاکش باد.

پایان